

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

ارژنگ نورائی

۱۵ جولای ۲۰۱۱

برگرفته از: گامی برای انقلاب "رادیکال" - ۱

سه خیز کیفی جنبش و ضرورت خیز چهارم

اینک دو سال از جنبش ضد استبدادی و شورانگیز مردم ایران در سال ۸۸ می‌گذرد. جنبشی که بار دیگر جسارت و امید تغییر دادن و مبارزه کردن را در ابعاد توده‌ای به مردم بازگرداند و فصلی نوین از مبارزه با رژیم ضد بشری و ارتجاعی جمهوری اسلامی را گشود. ترسیم کردن روند رو به رشد جنبش از اواخر خرداد ۸۸ تا عاشورای خونین همان سال یعنی از لحظه آغاز تا نقطه اوج، بیانگر پروسه تکاملی است که می‌توان آن را در سه نقطه عطف و سه گسست کیفی جمع‌بندی کرد. نقاطی که جنبش به اعتبار گذار از آن‌ها به سطحی بالاتر ارتقاء یافت و تداومش را تضمین کرد. این نقاط عبارتند از: (۱) شکل‌گیری خیزش در خیابان، (۲) تظاهرات روز ۳۰ خرداد و (۳) قیام روز عاشورا.

جنبش در روز عاشورا به لحاظ ظرفیت های درونی و ابتکار عمل توده‌ها به نقطه اوج شکوفایی و فعلیت خود رسید و پس از آن نیازمند گسست چهارمی بوده و هست که تحقق یا عدم تحقق آن نقش تعیین کننده‌ای در تداوم حیات و تکامل بیشتر یا توقف و رکود و در نهایت مرگ جنبش دارد. در نوشته حاضر کوشیده شده است ضمن ترسیم خطوط عمده این نقاط و ماهیت تکاملی جنبش به بررسی نقطه خیز چهارم و ضرورت سرنوشت ساز آن اشاره شود.

نخست: رخداد خیابان و گسست از انتخابات

جنبش ۸۸ به معنای واقعی و مردمی خود درست آنجائی آغاز شد که فریب انتخاباتی رژیم برملا شد و بازی انتخابات به پایان رسید و توهم دوباره فراگیر شده مبنی بر "انتخابات آزاد" و ایجاد تغییر و اصلاحات از طریق

رفتن به پای صندوق‌های رأی فروریخت. تا پیش از حضور میلیونی مردم در خیابان هیچ اتفاق ویژه‌ای نیفتاده بود، بازی انتخاباتی رژیم و قواعد از پیش نوشته شده این بازی که پیش پای رأی دهندگان گذاشته شده بود و چهار کاندیدای مورد اعتماد رژیم با سابقه طولانی در خدمت به نظام ولایت رژیم ذاتاً ضد آزادی جمهوری اسلامی یک بار دیگر به امید و بهتر است بگوئیم به توهم بخش وسیعی از مردم مبنی بر امکان "انتخابات آزاد" به رسواترین و وقیح‌ترین شکل ممکن خیانت کرد و این مردم بودند که بار دیگر به سخره گرفته شده بودند. رژیم از رویای همیشه تعبیر نشده آنان برای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دیگر بار سوءاستفاده کرده و وبترین "مردم سالاری دینی" اش را دست کم برای یک دهه به آرای "شهروندان عزیز ایران اسلامی" آراسته بود. راه شکست خورده دوباره شکست خورد و به بن بست رسید. توده‌های مردم به ویژه جوانانی که به امید ایجاد تغییر در روند فلاکت بار و تحقیرآمیز زندگی‌شان به یکی از اعوان و انصار "نظام مقدس" دل بسته بودند در پایان ماجرا جز ۶۳ درصد معروف و مشتی که "آقا" به اعتبار رأی ۸۵ درصدی آنان حواله دشمنان داخلی و خارجی‌اش کرده بود چیزی نصیبشان نشد. محل بروز خشم ناشی از دور خوردن در این فریب تکراری و احساس سرخورده‌گی و تحقیر به ویژه نزد جوانان، شورای نگهبان و ستاد انتخابات وزارت کشور و کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی و بیت فلان آیت الله و بعثه بهمان مرجع تقلید و روزه سیاسی و "تحصن در مرقد امام" و غیره نبود، این خشم میدان بروزش را به درستی یافته بود؛ **خیابان**. آنجا که عرصه نمادین سلطه و هژمونی تمام عیار رژیم است، آنجا که همگان ملزم به رعایت دست کم ظاهری نمادها و ظواهر قدر قدرتی ایدئولوژی اسلامی هستند، آنجا که در دیوارش پوشیده است از تمثال و بیانات "امام و آقا" و تصاویر کشته شدگان جنگ و احادیث دینی و سایر سمبل‌هایی که مدام در کار یادآوری سلطه و هژمونی نظام دینی بر حیات و مامت مردم هستند و اکنون این نقطه ستراتژیک به اشغال توده‌هایی در آمده بود که خشم خفته‌شان از ستم و تحقیر را به کف کوچه‌ها و خیابان‌ها آورده بودند. شاید آن چند صد جوان خشمگینی که با مشت‌های گره کرده و ابروان در هم کشیده طول خیابان‌های گرم تهران را در نخستین ساعات پس از اعلام پیروزی قطعی محمود احمدی نژاد طی می‌کردند خود نیز نمی‌دانستند در آن لحظه تاریخی نماد و نماینده خشم میلیون‌ها ایرانی هستند از سی سال فلاکت و تباهی، از سی سال ممنوعیت و شکنجه و زندان و اعدام، گویی این صدای مردم بود که در گلوی آنان جمع شده و طنین افکن می‌شد. جمع چند صد نفره اما مصمم این جوانان خشمگین سیل میلیونی مردم به جان آمده را در پس خود داشت و این جسارت چند صد نفره تور امنیتی رژیم را در ابعاد میلیونی درید و به توده‌ها برای جشن میلیونی‌شان در خیابان فراخوان داد. این شد که خیابان‌های تهران و چند شهر دیگر ایران در هفته پایانی ماه خرداد [جوزا] به عرصه کشمکش واقعی میان مردم و رژیم تبدیل شد، این عرصه نمادین باید از آن یکی از طرفین می‌ماند؛ یا مردمی که نظم و امنیت سلطه‌گرا را در خیابان به نبرد فراخوانده بودند و یا قوای سرکوبگری که حافظ وضع موجود و ضامن ثبات رژیم بودند. آمدن مردم به خیابان همچنین معرف گذار آنان از اتمسفر سیاسی بود که تمامیت رژیم اسلامی اعم از اصول‌گرا و اصلاح‌طلب با بازیچه‌ای به نام انتخابات پیش پای آنان گذاشته بود. به اساس قواعد و قوانین بازی سیاست در چارچوب رفرمیستی پارلمان و انتخابات، مردم نباید پس از اعلام نتایج به خیابان‌ها می‌آمدند چرا که حکمیت و مشروعیت دستگاه‌های مجری و ناظر بر انتخابات رژیم را پذیرفته بودند و اینک این دستگاه‌ها حکم بر صحت پیروزی احمدی‌نژاد داده بودند. مردم اما با آمدن به خیابان میز محقر و محدود این نحو از سیاست ورزی را به هم ریخته و فعل و کنش سیاسی را به گونه دیگری معنا می‌کردند و امر سیاسی را به عرصه واقعی و راستین خود یعنی خیابان می‌کشاندند، خیابان به مثابه تجلی‌گاه تحمیل اراده و خواست رادیکال مردم بر ضد مردم. نکته با اهمیت این بود که

نه آن چند صد جوان و نه آن میلیون‌ها نفر به اذن و اراده هیچ فردی از صاحبان دیروزین و امروزین قدرت در ساختار حکومت به خیابان نیامده بودند. این رخداد ناگهان خیابان و جسارت توده‌های مردم بود که حتا سران محافظه‌کار و درون حکومتی اصلاحات را نیز جرأت به خیابان آمدن بخشید، اگر چه سودای به خیابان آمدن این دو اساساً و کیفیتاً متفاوت بود و در حالی‌که مردم آمدند تا خود سرنوشتشان را در دست گرفته و مهر ابطال بر مشروعیت سیاسی رژیم بزنند که تحقیر و ریش‌خند کردن آنان را به اعلا درجه وقاحت رسانده بود، کاندیداهای سبز جناح اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی آمدند تا در پناه این سیل میلیونی برگ قوی‌تر برای لابی و چانه‌زنی با رقبایشان در جناح اصول‌گرا بخرند و از آن مهم‌تر امنیت جانی و حقوقی‌شان را از خطر واکنش‌های محاسبه‌نشده "سرداران" خشمگین سپاه در اردوی احمدی نژاد حفظ کنند، بقای سیاسی و حتا فیزیکی ایشان مشروط به تداوم جنبش و همراهی با مردم در خیابان بود.

این مرحله آغازین جنبش که می‌توان از آن به **خیز خیابان** نام برد از دو زاویه حایز اهمیت است: نخست گسست ذهنی مردم از توهم و فریب انتخاباتی رژیم و دوم گسست عینی از نظم و قواعد بازی سیاسی حکومت و آمدن به خیابان.

دوم: ۳۰ خرداد [جوزا]، شلیک به مغز ولایت

تا پیش از بعد از ظهر روز ۳۰ خرداد ۸۸ کمتر کسی در فضای عمومی و در دیدگاه همگان مستقیماً به شخص خامنه‌ای و "ولی فقیه" در ایران تعرض کرده بود. اگرچه هم مردم و هم عمده سرکوب سال‌ها می‌دانستند که آماج هر شعار و هر اعتراضی شخص علی خامنه‌ای به عنوان سرکرده رژیم جهل و جنایت است اما فضا تا پیش از این روز فضاء و مجال حمله مستقیم نبود و این حمله رو در رو از سوی انبوه مردم صورت نگرفته بود. سران اصلاح طلب نیز هیچ‌گاه نه قلباً و نه حتی لفظاً چنین جسارتی را در حق "رهبر فرزانه انقلاب" نکرده بودند و بالاترین حد روبروئی‌شان با خامنه‌ای تلاش برای مشروط کردن مقام ولایت به قانون اساسی بود. روز ۲۹ خرداد ۸۸ خامنه‌ای در مقام خطیب جمعه در دانشگاه تهران حاضر شد تا همانند تیر ماه سال ۷۸ با سخنرانی همراه با سوز و گداز و آمیخته با عجز و لایه و "معطر به نام آقا امام زمان" و آن سناریوی گریه و زاری کلام آخر را بزند و غائله را خاتمه دهد. خامنه‌ای آمد تا در آن نماز جمعه "وحدت آفرین" آخرین برگ برنده نظام را برای پایان دادن به یک هفته ناکامی و شکست مطلق در سرکوب خیزش خیابانی مردم رو کند. او در آن خطابه سه هدف را دنبال می‌کرد: نخست تلاش برای بند زدن به انشقاق و جز‌خوردگی جناح‌های نظام در بالای حکومت و ایجاد آشتی و دست کم حالت موقت نه صلح نه جنگ تا "رفع فتنه" از خیابان و ایجاد ثبات نسبی. دومین هدف وی دادن تسلاي خاطر و حفظ روحیه هواداران مغموم و عمده سرکوبی بود که به طور کامل در خیابان شکست خورده بودند، "آقا" خوب می‌دانست که این سگان شکاری و این گزمه‌گان جیره‌خوار هر چه را که توانسته بودند از چماق و قمه و باتوم تا تیراندازی مستقیم و زندان و شکنجه برای سرکوب مردم انجام داده بودند و با این همه باز در فردای روز قبل ناکامان خیابان‌ها آن‌ها بودند و امدادهای غیبی این بار ناکار آمدشان! اما با اندکی دقت در خطبه‌های آن نماز جمعه "تاریخی" می‌شد دریافت که اصلی‌ترین مخاطبان خامنه‌ای مردم بودند و مهم‌ترین هدف نماز جمعه ۲۹ خرداد تهدید و ارعاب رزم‌آفرینان خیابان بود. خامنه‌ای بر آن بود تا آخرین خط و نشان‌هایش را برای مردم بکشد و حجت را بر آنان که هنوز سودای پایداری و استقامت داشتند تمام کند. از آن لحظه به بعد رفتن به خیابان یعنی ارتداد، یعنی لگد کردن جایگاه "مقام عظمی"، یعنی به لجن کشیدن حرمت حرف "آقا"، یعنی محاربه با امام زمان و نایب بر حقش،

یعنی اعلام جنگ به تمامیت رژیم و نه فقط به یک جناح خاص و احمدی‌نژاد و مشائی و این همه را تمامی آن جوانانی که بعد از ظهر روز ۳۰ خرداد پا به خیابان گذاشتند خوب می‌دانستند.

آن روز، روز اعلام جنگ به تمامیت رژیم بود، روز نبرد با اوباشی که با نیت قتل عام و کشتار "دشمنان ولایت" به خیابان‌ها آمده بودند، سی خرداد عرصه‌ی یک نبرد همه‌جانبه بود، روز مواجهه با تمامیت رژیم دار و شکنجه و از آن روز بود که ناگهان شعارهای "مرگ بر خامنه‌ای" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه" جنبش را به مداری کیفیتاً رادیکال‌تر و سطحی بالاتر برکشید. البته جنبش و جوانان رزمنده‌اش هزینه سنگین این جسارت سیاسی را با بیش از سی کشته و صدها اسیر از بهترین فرزندان در روز خونین سی خرداد پرداخت و این تاریخ است که گاهی خود را چنین بی‌پرده تکرار می‌کند، ۲۸ سال پس از سی خرداد سرنوشت ساز سال ۱۳۶۰ بار دیگر خیابان‌های تهران صحنه رویارویی سیل جمعیت خشمگین با تمامیت ستم و ارتجاع حاکم شده بود. اگر نسل قیام بهمن ۵۷ در سی خرداد ۶۰ اتمام حجت خمینی و اعلام عمومی سرقت تمام و کمال دست‌آوردهای قیام ضدسلطنتی و کودتای سیاسی- نظامی حزب جمهوری اسلامی و اوباش چماق‌دار و غداره بندش را به سخره گرفت و با آمدن به خیابان جنگی تمام عیار و بی‌امان را به خمینی و خمینیان اعلام کرد، این بار نسل خیزش ۸۸ بود که در یک سی خرداد دیگر دست به کار تمسخر خط و نشان‌های خامنه‌ای شده و تمام قد برای یک قیام و اعلام جنگ دیگر در خیابان حاضر شده بود. بی‌دلیل نبود که از فردای سی خرداد، عکس‌های خامنه‌ای و خمینی خلاف میل قلبی سران سبز و شعبده‌های مطبوعاتی و رسانه‌ی ژورنالیسم سبز مبنی بر عدم تعرض جوانان "سبز اندیش به امام راحل" یکجا و یک‌شکل به آتش کشیده می‌شد، بوی این آتش، رایحه خوش سوزاندن و در هم پیچیدن تومار تمامیت رژیم اسلامی جهل و سرمایه بود، در تمامیت تاریخی‌اش از خمینی تا به خامنه‌ای.

سی خرداد به عنوان دومین خیز تعیین‌کننده جنبش، آن نقطه عطفی بود که دامنه و گستره رویارویی مردم را از فلان جناح رژیم به تمامیت سیاسی‌اش یعنی مقام ولایت و رهبری کشاند و این تهاجم همه‌گانی و عمومی به ولایت فقیه که خود را در به آتش کشاندن عکس‌های خمینی و خامنه‌ای و شعارهای علنی نشان می‌داد روحیه‌ای مضاعف و انگیزه‌ای دو چندان به توده‌ها داد. دست‌آورد این مقطع از خیزش شلیک سیاسی به مغز ولایت به عنوان ستون و عمود سیاسی رژیم بود.

سوم: قیام عاشورا، روزنه‌های نبرد

از روزهای پایانی خرداد ماه تا روز ششم دی [جدی] سال ۸۸ خیابان کماکان عرصه اصلی مبارزه میان مردم و رژیم بود. روزهای آئینی جمهوری اسلامی که هر ساله به عنوان نشانه‌های تسلط و هژمونی سیاسی رژیم بر زمان و بر مکان (خیابان) جشن گرفته می‌شد، هر یک به کابوسی پریشان‌کننده و ویران‌گر برای رژیم تبدیل شده بود. این روزها نیز همچون پهنه خیابان‌ها به اشغال مردم درآمده و صادره شد. ۱۸ تیر [سرطان]، روز قدس، ۱۳ آبان [عقرب]، ۱۶ آذر [قوس] هر کدام به نوعی صحنه نبرد مردم با دیکتاتوری حاکم بودند. رژیم دار و شکنجه در این فاصله هر چه را که توانست برای سرکوب مردم و ارباب مبارزان انجام داد؛ از زندان و شکنجه و قتل و تجاوز تا واداشتن به اعتراف و کهریزک و اعدام. اما نشد که نشد، غول جسارت توده‌ها از شیشه به در آمده بود و طلسم ترس و سرکوب رژیم شکسته شده بود. جنبش به خون "شهیدان" آغشته شد و نام ندا و سهراب و اشکان و محمد و مصطفی و کیانوش و پریسا و ترانه و بهمن و محسن و یعقوب و امیر و ده‌ها جاودانه خونین بال دیگر بر کوچه‌های

قیام و اذهان مردم ثبت شد. میان مردم و ضد مردم اینک خون بود که به داوری می‌نشست و سرخی این خون را هیچ ایدئولوژی منفعلانه و هیچ تسلیم‌طلبی رفرمیستی توان شستن نداشت.

از اواسط دهه ۷۰ شمسی و پس از آن‌که رژیم جمهوری اسلامی به یمن بیش از یک دهه کشتار و سرکوب تمام عیار و یک جنگ ویران‌گر بالاخره ثبات نسبی سیاسی و اجتماعی یافت، بخش وسیعی از کارگزاران و حامیان دیرینه "خط امام" که پس از مرگ خمینی و در جریان تضادهای درون حاکمیت از امارت قدرت و سفره غارت اسلامی تا اندازه‌ای رانده شده بودند تحت نام اردوی اصلاح‌طلبان متشکل شده و رهبری بخشی از مطالبات و خواسته‌های برخی از افسار جامعه را در دست گرفتند. اصلاح‌طلبان و به ویژه ایدئولوگ‌ها و تئوریسین‌های "به سر عقل آمده" و "متجدد" شده‌شان پس از مشارکت و معاونت در یک دهه شکنجه و جنایت دست‌های آغشته به خون را شستند و یک شبه بدل شدند به مبلغان و مروجان "جنبش عدم خشونت" و "مبارزه مسالمت‌آمیز" و "اسلام رحمانی"!! در یک تحلیل کلی هدف ایدئولوگ‌های رفرم از توصیه کنش مسالمت‌آمیز تلاش برای گرفتن روحیه تعرض و مبارزه انقلابی از مردم بود تا در این سکون و رکود سیاسی انحصار رهبری تحرکات اجتماعی جامعه بحران زده و ماهیتاً رادیکال ایران را برای خود و خطر رفرم تضمین کنند. این شد که بیش از یک دهه فضای فکر و کنش سیاسی در ایران مشحون بود از واژه‌گان و ادبیات فعالیت سیاسی غیر خشونت‌آمیز و پاسیفیستی. البته این فراخوان رفرمیستی عمده از سوی بخش‌هایی از توده‌ها و به ویژه افسار خردمبورژوازی و مُردبگیران متوسط شهری بنا به دلایل گوناگونی از جمله تنفر از خشونت‌ورزی ارتجاعی رژیم و پی‌آمدهای جنگ ویران‌گر ضد مردمی مورد پذیرش قرار گرفت.

سران اصلاحات با همین ادبیات یک بار در ۱۸ تیر [سرطان] ۷۸ انبوه خشمگین مردم و به ویژه جوانان را از خیابان به خانه باز گرداندند تا در فضائی "مدنی و قانونی" از بالا چانه زنی کنند و به گرویکی از جناح مقابل بپردازند. این خبرمگان دیروزی جنگ و جنایت و مبلغان و مروجان امروزی صلح و آشتی از ابتدای خیزش سال ۸۸ نیز "دل‌نگران بروز خشونت و خون‌ریزی" بودند و در حالی‌که نیروهای سرکوب‌گر رژیم هر روز بر شدت خشونت و توحش خود می‌افزودند سخن‌گویان و بیانیه‌نویسان سبز مردم را هر لحظه به خویش‌داری و راه‌پیمائی سکوت و دادن گل به بسیج و سپاه ضد مردمی دعوت می‌کردند. با این وجود خیزش سال ۸۸ بنا به ماهیت رادیکال و رو به گسترش خیلی زود و تقریباً از همان بعد از ظهر روز ۲۵ خرداد به خون کشیده شد و مردم و جوانان خشمگین از ستم و تحقیر اسلامی بی‌توجه به آیات تسلیم‌طلبانه اردوی اصلاحات به رویارویی قهرآمیز با نیروهای سرکوب پرداختند. اوج این مبارزه همراه با خشونت مردمی، قیام خونین و شبه مسلحانه روز عاشورا در ۶ دی ۸۸ بود. آنان که در عاشورا پا به خیابان نهادند خوب می‌دانند که جنس مقاومت مردم در آن بعد از ظهر زمستانی از جنس رفرم و صلح و آشتی‌های باسمنه‌ی و بزدلانه سران سبز نبود. برای نخستین بار از آغاز جنبش عمده سرکوب طعم خشم توده‌ها را چشیدند و این بار مردم نه به مقاومت و عکس‌العمل محدود بلکه به تعرض قهرآمیز و حمله و محاصره و خلع سلاح پولیس ضد شورش و سایر گله‌های سرکوب‌گر بسیج و سپاه پرداختند. چهره بُهت‌زده و صدای در گلو خفه شده رادان فرمانده نیروی انتظامی تهران از این تعرض نابه‌هنگام قیام‌آفرینان را در بعد از ظهر آن روز خوب به خاطر داریم.

در عاشورا توهم مبارزه "مدنی و مسالمت‌آمیز" دود شد و به هوا رفت، حقیقت جنبش‌های ماهیتاً رادیکال سیاسی و اجتماعی در ایران مردم را پس از ماه‌ها کش و قوس و تجربه مستقیم پراتیک مبارزه با رژیم تا بن استخوان وحشی اسلامی به این نتیجه رساند که ایستادن و گلوله خوردن و مورد تجاوز قرار گرفتن و دست‌گیر شدن

و بعد گل دادن و لبخند زدن به این رژیم ضد بشری توهم محض و خیالی خام است. باید توجه کرد که این گرایش مردم به اعمال قهر انقلابی علیه دشمن را نه یک تفکر و خط سیاسی منسجم و حاضر در صحنه خیزش بلکه تجربه خود پراتیک مبارزه و آگاهی تاریخی مردم از مبارزات سی‌ساله با رژیم در اختیارشان گذاشت و این میل خود جوش به اعمال قهر به تنهایی و خود به خودی نمی‌توانست به سطح متکامل‌تر و پیچیده‌تری از مقاومت و تعرض قهرآمیز ارتقاء پیدا کند. قیام شبیه مسلحانه روز عاشورا نقطه عطف دیگری در خیزش مردم بود، نقطه‌ای که توده حاضر در خیابان نشان داد که برای گذار به سطحی دیگر از مبارزه سیاسی، به سطحی فراتر از رفورم و مبارزه حداقلی، به سطحی فراتر از انتخابات و قانون اساسی رژیم آمادگی و استعداد کامل را دارد. بعدازظهر عاشورا حتا رهبران و سران اردوی سبز رژیم نیز دریافتند که در این خیزش ضرورتاً تا به آخر بر پاشنه رفورم و حفظ نظام و فقط اصلاحات نمی‌چرخد، شبخ انقلاب و رادیکالیسم سیاسی خواب آنان را نیز آشفته کرد و درست به همین دلیل بود که در فردای روز عاشورا اردوی رنگارنگ رفورم از سران و رسانه‌های سبز در داخل کشور تا ایدئولوگ‌ها و سایت‌ها و کمپین‌های خط‌سازش و تسلیم در خارج از کشور، از جرس و کلمه و بی‌بی‌سی تا سحابی و بهنود و فرخ نگهدار همه و همه در مذمت خشونت و خطر اعمال قهر و ضرورت "هوشیاری سیاسی" و فرصت‌سوزی نکردن لایه‌ها سر دادند. ویژگی منحصر به فرد قیام مردم در روز عاشورا نه فقط در ضرب شصت نشان دادن به عمده سرکوب بلکه در گسست از توهم مبارزه آشتی‌جویانه و مسالمت‌آمیز با رژیم سی‌ساله دار و تازیانه بود. عاشورا بار دیگر نشان داد خیزش مردم در پروسه تکاملی‌اش هر لحظه بیشتر از اصلاح‌طلبان و ایدئولوژی رفورم دور شده و ماهیتی رادیکال‌تر می‌یابد. البته که این گسست از توهم اصلاحات و سران اصلاح‌طلب خود به خودی و صد درصد اجتناب‌ناپذیر نبود اما در عاشورا تحت یک "امکان" و "احتمال" دیگر مطرح و منعکس شد.

خیز چهارم، ضرورت و تضادها

جنبش ضد دیکتاتوری مردم ایران از آغاز تا روز ششم دی مسیر پیچیده اما رو به تکامل و رشد یابنده‌ای از مبارزه با رژیم را پشت سر گذاشت. این پروسه تکاملی که بر نبوغ توده‌های مردم و بر آگاهی اولیه آنان مبنی بر نفی دیکتاتوری و سرکوب رژیم بنا شده بود با اتکاء به گذار از سه خیز کیفی و سه نقطه عطفی که از آن صحبت شد، ماهیتی به واقع جنبشی و رادیکال یافت. این خیزش خیلی زود از اعتراض به نتایج بازی انتخابات و موضع‌گیری در برابر جناح پیروز آن به جنبشی رادیکال علیه تمامیت سیاسی رژیم حاکم تبدیل شد. تا این مرحله فداکاری و پایداری و نبوغ توده‌ها هر آنچه را که می‌توانست برای به پیش بردن خیزش انجام داد اما تضاد آشتی‌ناپذیر مردم و رژیم از روز عاشورا به بعد خصلتی کاملاً متفاوت یافت، خصلتی که نیاز به پاسخ‌های نوین داشت و جنبش با اتکاء به اندوخته‌ها و توان ابتدائی‌اش، با اتکاء به تاکتیک‌ها و ستراتژی فقط خیابانی‌اش، با اتکاء به بافت طبقاتی و مردمی اولیه‌اش نمی‌توانست و نمی‌تواند به آن‌ها پاسخ دهد. ضرورت پیش پای جنبش بعد از روز عاشورا لحظه یک جهش و یک گسست تمام عیار است؛ لحظه خیز انقلاب. بعد از عاشورا خیزش مردم با باید خصلتی انقلابی با تمام ویژگی‌ها و ابزار انقلابی در پیش می‌گرفت و یا محکوم به عقب نشینی، در جا زدن، سکون و رکود بود. این واقعیتی است که پس از دی ماه ۸۸ به وضوح خود را به همگان تحمیل کرده است و نخستین نشانه‌های ضرورت این تغییر همه جانبه در راهپیمایی ۲۲ بهمن خود را نشان داد. روز ۲۲ بهمن مردم به خیابان آمده با آرایش جدیدی از نیروهای سرکوب روبرو شدند و ایده "اسب تروا" نیز به طور کامل شکست خورد و از آن پس تلاش مردم برای باز پس‌گیری خیابان از رژیم با ناکامی رو به رو شده است و هر گونه کوشش برای احیای جنبش و تسلط دوباره

بر خیابان در طول سال ۸۹ نیز بی نتیجه ماند؛ از روزهای سالگرد خیزش تا ۲۵ بهمن ۸۹ تا "سه‌شنبه‌های اعتراض". همچنان‌که پس از عاشورای ۸۸ زندان‌ها و احکام صادر شده برای دستگیر شدگان حدت و شدت بیشتری یافت، این یعنی رژیم ضرورت بقایش را دریافته است و با تمام قواء و تمام نیرو برای حفظ حیات ضد مردمی و ضد انسانی‌اش مقاومت می‌کند. دستگیری و سرکوب "سران سبز" نیز که بسیاری می‌پنداشتند رژیم هیچ گاه از ترس تحریک دوباره مردم دست به چنین کاری نخواهد زد به همراه اعدام‌های فله‌ای متهمین عادی و اعدام های ادواری متهمین سیاسی نشانه‌های دیگری هستند بر عزم جزم رژیم در سرکوب حداکثری مردم.

بعد از عاشورا دو راه پیش پای جامعه قرار دارد: یا تن دادن به وضع موجود و کرنش در برابر تاج و تخت دارالخلافه تهران و فشارها و فلاکت دم افزونش و یا مقاومت و مبارزه سرسختانه برای سرنگونی این رژیم و انقلاب برای رهائی! بنا بر این خیز چهارم، خیز انقلاب است و جنبش اگر بخواهد کماکان جنبش بماند و در سیر تکاملش توقف نکرده و عقب نشینی نکند جز گذار به انقلاب راه دیگری ندارد. تحقق آرمان تاریخی اکثریت مردم ایران برای آزادی و عدالت و حل این تضاد علیه رژیم استبدادی جمهوری اسلامی و مناسبات استثمارگرانه و ضد عادلانه آن از این مرحله به بعد جز از مسیر انقلاب ممکن نخواهد بود و هر گونه تأکید بر رفورم و امکان اصلاحات در حکم بازگشت به الگوهای شکست خورده پیشین و یک رجعت ارتجاعی در جهت حفظ وضعیت موجود و دست کم بی‌طرف و عدم تعرض به دشمن است.

اما مختصات و ضرورت‌های این خیز چهارم چیست؟ برای حل تضادها و موانع پیش روی این گسست کیفی چه باید کرد؟ دادن پاسخی صریح، سر راست، آسان و از پیش مشخص به این پرسش‌ها، ساده‌انگارانه و غیر واقعی است. با این وجود دیدن ضرورت انقلاب، گسستن از بیراهه‌های رفورمیستی و توهمات سبز و تلاش برای پاسخ دهی به این ضرورت‌ها یعنی پا نهادن در راه انقلاب و پراتیک انقلابی، خود بخشی از این گسست و نخستین گام ضروری است. اگر چه عنصر ذهنی رویداد انقلاب را خلق کرده و بیافریند با این وجود می‌توان بحران سیاسی رژیم را که به شکل انشفاق و چند دستگی در سطوح بالائی جناح‌های قدرت و مهم‌تر از آن در سطح رویارویی هر روزه با توده مردم نمود می‌یابد را در پیوند با بحران حاد اقتصادی و تضادهای بین المللی‌اش به اضافه جو خیزش و قیام‌های مردمی در منطقه به یک موقعیت حاد انقلابی و دست کم یک محیط مستعد جهت تدارک انقلاب تبدیل کرد و ارتقاء داد.

اگر از توهمات ظاهراً رادیکال اما ماهیتاً پاسیو و تسلیم‌طلبانه "تغییر جهان بدون کسب قدرت" بگذریم، انقلاب در گام نخست یعنی تلاش برای کسب قدرت سیاسی و سپس ایجاد تغییرات ریشه‌ای همه جانبه. اما کسب قدرت سیاسی به یک نقشه راهنمای عمل و یک ستراتژی جامع نیاز دارد و وظیفه انقلابیون تهیه این نقشه و گام نهادن در مسیر آن است و جنبش مردم ایران نیز اگر تمایل به تداوم و تکامل بیشتر دارد باید به چنین ضرورتی پاسخ بدهد. طرح چنین ستراتیژی نخستین گام جهت پیش‌گیری از انحراف دوباره خیزش مردم به سمت تسلیم و رفورم و شکست است. اما جنبش پیش از طرح یک ستراتیژی انقلابی نیازمند حل تضادهایی است که هر کدام به مثابه موانعی در مسیر طرح این ستراتیژی و حرکت به سوی انقلاب عمل می‌کنند. در این بخش به اختصار و در حد طرح مسأله به این تضادها اشاره شده است:

۱) تضاد ایدئولوژیک - ستراتیژیک:

برای انقلاب باید ایدئولوژی و ستراتیژی انقلابی در پیش گرفت و برای این دو ابتداء باید از مبانی ذهنی و عینی غیر انقلابی یعنی رفورمیسم و اصلاح طلبی گسست. هر کس به راستی در ایران امروز خواهان ایجاد تغییر و تحول باشد به وضوح شکست تمام عیار خط رفورم را پس از ۱۴ سال سراب اصلاحات در رژیم جمهوری اسلامی دریافته است. سخن گفتن از رفورم و تأکید بر قانون و قانونمداری با رژیمی که در برابر خواستهای مسالمت‌آمیز و به واقع حداقلی دو یا سه میلیون نفر از شهروندان سر سوزنی عقب نشینی نمی‌کند یا فشاری بر توهم شکست خورده چندین ساله است. بخشی از توهم رفورم را پراتیک و عینیت کار سیاسی در ایران به ویژه پس از خیزش سال ۸۸ به روشنی از بین برده است، با این وجود مبارزهٔ تئوریک با بقایای خط رفورم مانند مبارزهٔ مسالمت‌آمیز سیاسی، فعالیت غیر رادیکال و اصطلاحاً مدنی، تمسک به قانون اساسی رژیم، بازگشت به "دوران طلایی" خمینی ضد بشر و جامعه مدنی اسلامی و غیره یک ضرورت عاجل برای گسست آگاهانهٔ جامعه از خط رفورم است. یافتن یک ایدئولوژی و ستراتیژی انقلابی که به سرنگونی قهر آمیز تمامیت رژیم اسلامی بینجامد بدیل این توهم اصلاحات است.

۲ (تضاد تشکیلاتی:

یکی از ویژگی‌های خیزش مردمی سال ۸۸ این بود که از آغازش تا به امروز فاقد یک تشکیلات منسجم پیشرو بوده است. خیزش ۸۸ مانند هر جنبش مردمی دیگری انرژی اصلی و حیاتی خود را از توده‌ها و نبوغ و شور و انگیزهٔ مبارزاتی آنان می‌گرفت. اما هم تاریخ انقلابات و قیام‌های مردمی ایران و جهان طی دو قرن اخیر و هم خود پراتیک و حقیقت مبارزه طی دو سال گذشته نشان داده است که جنبش شاید با نبوغ توده‌ها آغاز شود، شاید بتواند با انگیزه و انرژی خود به خودی مردم تداوم یابد اما با اتکاء صرف به ابزار و انرژی توده‌ها به انقلاب و پیروزی منجر نخواهد شد. برای پیش‌برد امر انقلاب به سازمانی متشکل از پیشروترین و مصمم‌ترین بخش‌های مردم نیاز است تا چکیدهٔ اراده، انگیزه، تجارب و دست‌آوردهای توده جهت پیش‌برد امر انقلاب باشد. این که ماهیت و شکل تشکیلات پیشگام جنبش در ایران چگونه باید باشد به نیروهای طبقاتی و سیاسی بستگی دارد و اینکه کدام طبقه و کدام تفکر بهترین سازمان را برای پاسخ دادن به نیازها و ضرورت‌های طبقاتی‌اش بسازد. اما در این نمی‌توان شک داشت که ضرورت یک تشکیلات منسجم و مصمم برای پیش‌برد جنبش را تقریباً تمامی جناح‌ها و اندیشه‌های حاضر در خیزش پس از دو سال دریافته‌اند. آنان که تا مدت‌ها دل‌خوش و مسرور از "بی‌تشکیلاتی" و "غیر حزبی" بودن جنبش بودند به مرور و در اثر برخورد با واقعیت سفت و سخت مبارزهٔ طبقاتی به ضرورت حزب و سازمان پی بردند. شبکه‌های اجتماعی توان بسیج مردم برای آمدن به خیابان را دارند اما ظرفیت رهبری جنبش برای سرنگونی رژیم و انقلاب را ندارند.

۳ (تضاد رهبری:

مسئلهٔ رهبری یکی دیگر از تضادهای پیچیده پیش روی جنبش در دو سال اخیر به ویژه پس از قیام عاشورا بوده است. واقعیت این است که خیزش ناگهانی و دور از انتظار مردم در آغاز هیچ نشانی از رهبری و ضرورت رهبری شدن نداشت. سران سبز خود دقیقاً در پی مردم راهی خیابان‌ها شدند و تا مدتی مبهوت از ماوقع بودند. با این وجود بنا به الزامات کار سیاسی توده‌نی در یک جامعهٔ طبقاتی و اجبار بازی سفت و سخت پراتیک مبارزهٔ طبقاتی پس از مدتی "رهبری" به یک ضرورت عینی تبدیل شد که نیاز به پاسخ‌دهی داشت. جنبش بی‌شکل و بی‌خط توده

ئی خیابان به ایدئولوژی و رهبری نیاز داشت و اصلاح‌طلبان دم دست‌ترین و آماده‌ترین نیروی سیاسی برای این پست بودند. کاندیداهای جناح رفورمیست جمهوری اسلامی چنان که پیشتر گفته شد منافع و مصالح خط خود را در همراهی با برخی از خواسته‌های مردم دیدند، آنان که در قحط الرجال سی ساله ناشی از قتل عام و کوچ اجباری الیت سیاسی جامعه ایران در دهه ۶۰ به سردمداران و مدعیان دروغین آزادی و رفورم تبدیل شده بودند در سایه حضور پی در پی در عرصه سیاسی کشور و داشتن تریبون‌های داخلی و خارجی و البته نمایندگی مطالبات بخشی از افشار متوسط شهری و بورژوازی ایران به "سران" جنبش تبدیل شدند. گر چه تا مدت‌ها این نقش ویژه خود را پشت واژگان بی معنا و مزورانه "جنبش بی‌رهبر" یا "سخن‌گویان جنبش" پنهان کردند اما در عالم واقع نقش رهبری را دست کم با دادن بیانیه و یا با توصیه برخی کنش‌ها و مذمت برخی دیگر بر عهده گرفتند.

البته این لاف رهبر نبودن مدتی است که از نقاب به در آمده و چهره واقعی و حقوقی به خود گرفته است. "شورای هماهنگی راه سبز امید" بهترین نمونه این تلاش برای قبضه رهبری جنبش از سوی اردوی راست رفورم است و ندیدن و گزیدسه تأویل و تعبیر کردن آن سر زیر برف کردن است! هم‌چنان‌که فراخوان میرحسین موسوی و کروی برای راهپیمایی ۲۵ بهمن نشانه ردای رهبری بود که به قامت آقایان دوخته شده بود. اما مسأله اصلی و مشکل اصلی این است اصلاح طلبان نه از نظر ذهنی و نه به لحاظ عینی کمتر صلاحیتی برای رهبری کردن جنبشی که به پیروزی منجر شود را ندارند. دلایل این عدم صلاحیت عینی و ذهنی را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: جنبش ماهیتاً رادیکال مردم ایران که به سرعت از سطح اعتراض به یک جناح حکومت به رویارویی با تمامیت رژیم و شعار "مرگ بر اصل ولایت فقیه" و سوزاندن عکس‌های خمینی ارتقاء یافت، هیچ تناسبی در اهداف و آمالش با موسوی و کروی و خاتمی و رفسنجانی ندارد که هنوز سودای بازگشت به "دوران طلایی امام" و دل جوئی از "رهبری فرزانه انقلاب" و اجرای بی عیب و نقص قانون اساسی و معامله با سران سایر جناح‌های قدرت در رژیم را دارند.

در تحلیل نهائی مسأله مردم سرنگونی دیکتاتوری اسلامی است حال آن‌که دغدغه سران سبز در یک کلام تلاش جهت حفظ تمامیت نظام و میراث خمینی و ترمیم و بازتولید آن و حداکثر تضمین جایگاهشان در نظام بعدی است. از این نظر سقف و افق خواسته‌های جناح اصلاحات به وضوح پائین‌تر، محدودتر و محقرانه‌تر از آن چیزی است که مردم می‌خواهند و این عدم توازن خود را بارها در تناقض میان کنش مردم در خیابان و بیانیه‌ها و تاکتیک‌های رهبران سبز نشان داده است. برای مثال در شرایطی که مردم عکس‌های خمینی را به عنوان معمار و مبدع این جرثومه تجاوز و جنایت به آتش می‌کشیدند، موسوی از بازگشت به دوران "طلایی امام" خبر می‌داد و یا وقتی خیابان‌ها با شعار "مرگ بر اصل ولایت فقیه" می‌لرزید، آنان از "ظرفیت‌های قانون اساسی" می‌گفتند، یا وقتی مردم فریاد سر می‌دادند "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا جنگیم" موسوی و دیگر رفورمیست‌ها فراخوان مبارزه مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت می‌دادند.

بنا بر این رهبران جناح اصلاح طلب که خواسته‌ها و ایدئولوژی‌شان از روز نخست در محدوده حفظ جمهوری اسلامی و صرفاً ترمیم آن به قصد تداوم بخشیدن به حیاتش بوده است، نه تنها توان و امکان رهبری جنبشی را ندارند که به لحاظ رشد تضادها به مرحله سرنگونی نظام موجود رسیده بلکه خود مانعی بر سر راه تکامل بیشتر جنبش هستند. از سوی دیگر چهره‌های شناخته شده‌ای چون میرحسین موسوی به عنوان نخست وزیر سال‌های سیاه دهه شصت هرگز از یک مشروعیت و مقبولیت سراسری و قابل توجه برای رهبری کردن جنبش برخوردار نیست و بسته بودن بند ناف هویت و تفکر او به توحش اسلامی آن سال‌ها و شخص خمینی خود مانعی بر سر راه توافق بر

سر رهبری او است، به همین دلیل اتفاق خاص و قابل توجهی از سوی مردم پس از دستگیری وی نیفتاد. بدون شک تعریف رهبری یک جنبش آن هم با ابعاد میلیونی و با هدف سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هرگز امری ساده نیست با این وجود چنین جنبشی به رهبری نیاز دارد و آن رهبری بی‌شک جناح و شخصیت‌های "خط امامی" جمهوری اسلامی نیستند. رهبری میرم این جنبش باید از دل مبارزه برای انقلاب و از سوی توده‌های انقلابی مردم انتخاب شود و این مهم فقط در خود پراتیک انقلاب امکان خواهد یافت.

۴) تضاد طبقاتی - اجتماعی:

یکی از مهم‌ترین مسائل در جریان شناخت یک جنبش سیاسی- اجتماعی از جمله جنبش سال ۸۸ ایران، شناخت ریشه‌ها و پایگاه طبقاتی جنبش است. بررسی این مسأله دشوار به یقین فراتر از اشاره کوتاهی است که در اینجا به آن می‌شود، با این وجود می‌توان گفت خیزش سال ۸۸ اعتراضی علیه سرکوب، دیکتاتوری، تحقیر و خفقان بود که نمود و انعکاس سیاسی خود را عمده در میان بخش‌هایی از بورژوازی ایران (جناح رفورمیست حاکمیت)، خرده بورژوازی متوسط و اقشار میانی مزدبگیران (کارمندان) و البته خیل عظیمی از جمعیت بیکار و فاقد شغل جامعه (جوانان، دانشجویان و فارغ التحصیلان و دانش آموزان) یافت. بدون تردید خواسته‌ها و مطالبات این اقشار جامعه ایران علیه رژیم ضد آزادی و ضد انسانی جمهوری اسلامی به حق، عادلانه و مترقی است اما با اتکای صرف به این خواسته‌ها و این طبقات، جنبش توان تداوم و پیشروی بیشتر و در واقع امکان تبدیل شدن به یک بحران انقلابی را ندارد. در واقع یکی از ضعف‌های عمده و ساختاری خیزش مردم از آغاز تاکنون این بوده است که چه به لحاظ گستره طبقات و نیروهای اجتماعی و چه از نظر سطح تضادهای درگیر شده، در محدوده طبقات و اقشار میانی جامعه ایران مانده است.

البته لیبرال‌ها و اصلاح‌طلبان از زاویه منافع طبقاتی خود این خصلت جنبش را به عنوان نقطه قوت آن معرفی کرده‌اند و پایه جنبش را "طبقه متوسط دموکراسی‌خواه" می‌دانند، اما پراتیک مبارزه طبقاتی در ایران امروز پس مدتی نشان داد که با تکیه صرف بر خواسته‌ها و توان این طبقه و این اقشار نمی‌توان جنبش را تا به آخر و برای حل این تضاد به سود مردم پیش برد. برای مثال آیا جای تأمل نیست که چگونه این بحران اقتصادی عریان، این گرسنگی بخش‌های وسیع مردم، این معضل حاد بیکاری تاکنون هیچ بازتابی در جنبش نیافته است؟ چگونه مردم آذربایجان خشم ناشی از ستم ملی و اجتماعی خود را به ورزشگاه‌ها می‌برند اما به صفوف جنبش نمی‌پیوندند؟ چگونه علی‌رغم حضور وسیع زنان در جنبش، خواسته‌های آنان تقریباً هیچ‌گاه در خیزش طرح نشده است؟ جنبش پس از مدتی نیاز به پیوستن طبقات و اقشار دیگر جامعه و درگیر شدن دیگر تضادهای حاد اجتماعی داشت و دارد. برای ایجاد یک بحران سراسری و همه‌جانبه که امکان سرنگونی جمهوری اسلامی و پیش بردن خط انقلابی را داشته باشد باید بیشترین تضادهای مردم با جمهوری اسلامی مانند تضاد حاد کار و سرمایه و فقر مفرط اقتصادی اکثریت مردم، بحران بی‌کاری، مسأله زنان، ملل تحت ستم و غیره را پوشش داد و فعالان این جنبش‌ها را جذب کرده و سازماندهی کرد.

اهمیت این مسأله حتی از چشم سران سبز و به ویژه پشت جبهه خارج از کشورشان دور نماند و پس از مدتی شاهد اشاره میرحسین موسوی و زهرا رهنورد و مهدی کروبی و محسن سازگارا و تاج‌زاده و دیگر سخن‌گویان و ایدئولوگ‌های خط راست رفورم به روز کارگر و هشت مارچ و مردم کردستان و بلوچستان و غیره بودیم. اما واضح است که هیچ‌کدام از چهره‌های اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی و از جمله شخص موسوی بنا به پیشینه و تفکر

و ایدئولوژی‌شان توان و امکان جذب این طبقات و این تضادها به جنبش را ندارند. به عنوان مثال قاتلین مردم کردستان طی سی سال اخیر چگونه می‌توانند به صرف صدور چند اعلامیه که آن هم سودای بازگشت به دوران "طلائی امام" را دارند از سوی خلق گرد پذیرفته شوند، همچنان‌که جنبش زنان ایران نمی‌تواند تفکر و ماهیت ضد آزادی و زن‌ستیزانه رژیم خمینی و منادیان و حامیان پر و پا قرصش چون رهنورد و فخرالسادات محتشمی‌پور و جمیله کدیور را فراموش کند و یا کارگران ایران چگونه می‌توانند چشم امید به اصلاح طلبانی داشته باشند که در دوران حکومتشان با سیاست‌های اقتصادی منطبق با نسخه‌های تعدیل ساختاری و نئولیبرالی، بانی و باعث بی‌کاری و اخراج هزاران کارگر و فلاکت خانواده‌هایشان شدند.

با این توضیحات می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که جنبش مردم ایران اگر به عنوان یک جنبش قصد تداوم دارد اولاً این تداوم فقط و فقط با گفتمان و خواسته‌های انقلابی ممکن است، دوم نیاز به یک گسست تمام عیار از ایدئولوژی و تفکرات غیر انقلابی و راست در تمام سطوحش دارد، سوم نیاز به تشکیلات و سازماندهی توده‌نی متناسب و انقلابی و رهبری مصمم و توانمند دارد و در پایان باید وسیع‌ترین اقشار و رادیکال‌ترین طبقات و کنش‌گران جامعه ایران را به قصد سرنگونی جمهوری اسلامی و پیش‌برد یک خط انقلابی و سوسیالیستی جذب کند. ضرورت این گسست و این مبارزه آگاهانه را جنبش مردمی سال ۸۸ پیش‌پای جامعه و فعالان سیاسی نهاده است و انقلابیون باید بزرگترین دست‌آورد خیزش مردم یعنی شکسته شدن جو سرکوب و ریفورم و بر آمدن یک موقعیت حاد و متشنج سیاسی را به کامل‌ترین شکل ممکن درک کرده و از آن در مسیر رشد نیروهای انقلاب و پیش‌برد هر چه بیشتر و هر چه عمیق‌تر خط انقلابی استفاده کنند. شیخ انقلاب بار دیگر در آسمان سیاست مردمی ایران و منطقه به پرواز در آمده است باید آنرا دریافت، مجال به انحراف کشاندن، سقط کردن و سزارین کردن آنرا از ارتجاع و امپریالیسم گرفت و آنرا در یک مسیر مردمی، رادیکال و انقلابی عینی و زمینی کرده و به پیش‌برد و این مبرم‌ترین وظیفه خط انقلابی در شرایط فعلی است. ■